مورخ ١٨ سپتامبر ١٩١٢ درکنيسهٔ يهوديان مينياپوليس: درباره ترک جمیع تعصبات

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



## مورخ ١٨ سپتامبر ١٩١٢ درکنيسهٔ يهوديان مينياپوليس:[[1]](#footnote-1) درباره ترک جمیع تعصبات[[2]](#footnote-2)

#### (خطابات جلد دوم، ص. ۲۴۵-۲۵۴)

هُواللّٰه

بسيار مسرورم که خود را بين اين جمع می بينم. الحمد للّه وجوه نورانی نفوس روحانی و قلوب طالب تحرّی حقيقت است. لهذا می خواهم چند کلمه ای از حقيقت بيان نمايم. لکن اين صحبت مرا تطبيق به علم و عقل نمائيد، اگر مطابق است قبول کنيد، اگر نه، انکار نمائيد. زيرا در عالم انسانی موهبتی اعظم از عقل نيست، عقل کاشف حقايق اشياء است، عقل ميزان ادراک است، لهذا هر مسئله ای را به ميزان عقل موازنه نمائيد، اگر مطابق عقل است، فهو المطلوب، اگر مخالف است شبهه ای نيست که وهم است. خداوند عقل داده که پی به حقائق بريم، اگر مسئله ای مخالف عقل است، بدانيم که شايان اعتماد نيست، بلکه اوهام است. لهذا اين صحبت مرا درست به ميزان عقل موازنه نمائيد.

از بدايت تاريخ عالم تا يومنا هذا در بين بشر نزاع بوده، بغض و عداوت بوده و حرب و قتال؛ چرا؟ به سبب سوء تفاهم بين اديان، که اين سوء تفاهم سبب شد که عالم انسانی خراب گشت، نوع بشر خون يکديگر را ريختند، اطفال و اولاد يکديگر را اسير کردند، اموال يکديگر را غارت نمودند، هر ملّت ضعيفی در تحت ظلم ملل و اديان قوی بود. اديان عظيمه هماره تعدّی بر اديان ضعيفه کردند، چنانکه هزار و پانصدسال بنی اسرائيل در جميع اطراف عالم علی الخصوص آسيا و افريقا و بعض بلاد اروپا در تحت اضطهاد شديد بودند. اين نزاع برای چه بوده و از چيست؟ از سوء تفاهم بين اديان است. اين سوء تفاهم سبب اين همه جدال و نزاع و خونريزی بوده. الحمد للّه اين قرن نورانی است، قرن علم و تمدّن است، قرن ترقّيات عالم انسانی است، قرن ادراکات عظيمه و اکتشافات فضائل انسانيه است. پس در اين قرن سوء تفاهم بايد ازاله شود، با جميع اديان در نهايت الفت و محبّت سلوک گردد. از جملهٔ اديان عظيمهٔ الهيّه دين موسوی است، از جمله دين عيسوی است، از جمله دين محمّدی است. ملاحظه کنيد چه قدر سوء تفاهم در ميان است.

جميع اديان حضرت موسی را نهايت تقديس می کنند. نبوّت حضرت موسی مثل آفتاب است، و ما بيان براهين قاطعه می نمائيم نه برهانی که قابل انکار باشد. می گوئيم حضرت موسی شخصی واحد بود، به ظاهر در نظر خلق چوپان اين شخص فريد وحيد بين اسرائيل مبعوث شد، در وقتی که اسرائيل در نهايت ذلّت بودند، در مصر اسير فرعونيان بودند، در نهايت جهل و نادانی بودند. حضرت موسی آن قوم را از ذلّت نجات داده، به ارض مقدّس برد. اسرائيل را چنان تربيت کرد که از حضيض ذلّت به اوج عزّت رسيدند، به درجه ای که در ميان ملل عالم مشهور آفاق شدند، در علوم ترقّی کردند، در مدنيّت ترقّی کردند، در صنايع ترقّی کردند، در فلسفه ترقّی کردند، سلطنت سليمانی تأسيس نمودند. حتّی فلاسفه يونان به فلسطين آمده، از سلالهٔ حضرت سليمان تحصيل فلسفه نمودند، از جمله سقراط که اعظم فلاسفهٔ يونان بود. در تاريخ يونان مذکور که سقراط به سوريّه رفت و تحصيل فنون نمود، چون به يونان مراجعت نمود، تأسيس وحدانيّت الهيّه کرد و ترويج بقاء روح بعد از صعود از دنيا فرمود. ملّت يونان او را اذيّت کردند، عاقبت در مجلس پادشاه او را زهر دادند.

مختصر اين است که از هجوم ملک بابل و دولت يونان و رومان، بنی اسرائيل باز اسير شدند. فلسطين زير و زبر گشت همه ذليل گشتند. تا آنکه باز حضرت مسيح که يک نفر از بنی اسرائيل بود، نه جُندی داشت و نه ثروتی، فريد و وحيد، دو باره تأسيس مجدّد عزّت قديمه نمود. رومان را خاضع فرمود، يونان را خاشع کرد. با آنکه يک نفر فريد وحيد از اسرائيليان بود، تأسيس عزّت ابديّه نمود، ترويج حقيقت حضرت موسی و تورات فرمود. ملاحظه کنيد که صيت موسی را در شرق و غرب بلند کرد، ذکر اسرائيل را در عالم منتشر نمود، انبيای بنی اسرائيل را مشهور آفاق نمود. اگر حضرت مسيح نبود، صيت حضرت موسی الی الآن در فلسطين مانده بود، البتّه تورات از فلسطين به سائر ممالک عالم نمی رسيد. لکن به نصائح مسيح، نام موسی و تورات در عالم منتشر شد و صيت بزرگواری حضرت موسی به اقطار و جهات عالم رسيد. اگر حضرت مسيح نبود آيا در امريکا هيچ خبری از حضرت موسی بود؟ حضرت مسيح بود که تورات را در جهان منتشر کرد، حضرت مسيح بود که کتاب تورات را در اروپا منتشر ساخت. هزار و پانصد سال ملوک و رؤسای بنی اسرائيل نتوانستند نبوّت حضرت موسی را به اروپا رسانند، حضرت مسيح صيت آن حضرت را در جميع آفاق بلند نمود، تورات را ترويج فرمود. منصفانه ملاحظه نمائيد که تا يوم مسيح، صيت حضرت موسی فقط در فلسطين بود، تورات فقط در لسان عبرانی و يونانی بود، امّا حضرت مسيح سبب شد که تورات را به ششصد زبان ترجمه نمودند، حتّی در السن قبائل افريقا و حبشستان تورات نشر و ترجمه گرديد. لکن اسرائيليان ندانستند، گمان کردند که حضرت مسيح دشمن موسی است، حال آنکه اعظم دوست حضرت موسی مسيح بود، زيرا قوانين او را در جميع عالم ترويج فرمود.

و همچنين در قرآن وصف و نعت حضرت موسی و تاريخ ظهور آن حضرت مکرّر است و ذکر نبوّت و جلالت و عظمت آن حضرت و حقّيت تورات مؤکّد است. همچنين ذکر انبيای اسرائيل داود، سليمان يوشع ذی الکِفل، يوسف، اسحق، يعقوب، هارون، جميع انبياء مرقوم و مذکور است خلاصه ستايش زياد از انبياء مکرّر در قرآن مذکور.

پس مادام رؤسای اديان با هم در نهايت اتّحاد و محبّت بودند، چرا اهل اديان با هم در اختلاف و نزاع باشند؟ با آنکه حضرت مسيح موسی را دوست داشت و حضرت محمّد مسيح و موسی هر دو را دوست داشت، چرا بايد بين يهود و نصاری و مسلمان عداوت باشد؟ بلکه بايد بين آنها نهايت محبّت و وداد باشد. بايد تحرّی حقيقت نمايند. اين قرن قرن حقيقت است، نه قصص و روايات، زيرا روايات و تقاليد مختلف است و مايهٔ اختلاف. بنی اسرائيل رواياتی دارند مسيحيان رواياتی دارند و مسلمانان رواياتی که هيچيک تصديق ديگری ننمايد و مخالف يکديگر. پس بايد همهٔ اين روايات را کنار گذاشت و تحرّی حقيقت نمود، حقيقت مستور نمی ماند. شما تحقيق نمائيد، انجيل را بخوانيد، ببينيد چه قدر ستايش حضرت موسی است. همچنين در قرآن ستايش بسيار از حضرت مسيح و موسی، پس چرا بايد بين اهل اين اديان نزاع و جدال باشد؟ چرا دشمن يکديگر باشند؟ چرا ملّتی ملّت ديگر را قتل و غارت کند؟ اين بی انصافی است، اين جهالت است اين نادانی است.

واضح است که خدا جميع را خلق کرده، خدا رازق کلّ است. شيطان آنها را خلق نکرده، بلکه جميع را خدا خلق کرده، جميع را خدا محافظه می فرمايد. خدا جميع را به صورت و مثال خود خلق کرده، فرموده انسان را به صورت و مثال خود خلق کنم. پس جميع بشر بصورت و مثال الهی خلق شده اند. نهايت در بعضی صورت و مثال الهی ظاهر است و در بعضی پنهان، مانند اين چراغ هائی که بعضی روشنند و بعضی تاريک. بايد بکوشيم تا همه روشن شوند، نبايد بد گوئی و نزاع نمود، بايد دانست که همه بندگان يک خداوندند و در بحر رحمت او مستغرق. نوع انسان واحد است و جنس بشر واحد، لکن از جهالت اختلاف و ضدّيت به ميان آمده.

ملاحظه نمائيد انسان چه قدر نادان است که اسير اين تعصّبات است. مثلاً يک تعصّب تعصّب جنسی است، که اين چه قومی است، آلمان اين چه قومی است، انگليس، اين چه جنسی است، فرنسا و قس علی هذا. با آنکه جميع سلالهٔ آدم اند و از يک عائله، در اين صورت شبهه ای نيست که يک جنس اند و اولاد يک آدم. پس اين تصوّر اختلاف اجناس اوهام است. امّا مسئله وطن که اين اروپائی است، اين امريکائی، اين افريقائی است، حتّی در يک قطعهٔ واحد خطوط وهمی کشيده و تقسيم کرده اند، با آنکه جميع ارض قطعهٔ واحده است. آيا می شود گفت که چون من در اين خانه منزل دارم، بايد همسايه را غير دانم، بگويم چون اين خانهٔ من است، لذا تو بيگانه هستی، و خانهٔ همسايه وطن من نيست، او را بايد کشت و خانه او را بايد خراب کرد؟ پس تعصّب وطن نيز اوهام است و اساس نزاع و جدال. بعضی از اصحاب اغراض می خواهند امتياز و رياستی حاصل کنند، اين عنوان را سبب قرار می دهند که بشر به هم ريزند و رعايای بيچاره در ميدان حرب پاره پاره شوند. ملوک در قصرهای خود در نهايت راحت و آسايش براحت مشغول، ولی عنوان حبّ وطن را نموده، فقرای بيچاره را در ميدان پاره پاره می اندازند، با وجود آنکه خود در نهايت راحتند. پس اين تعصّب وطن اوهام است و اساس نزاع و جدال. روی زمين قطعه واحده است. علی الخصوص چون به حقيقت نظر کنيم، کرهٔ ارض قبور ما است، يعنی قبور ابدی ما است. اگر انسان چند روز روی آن زندگانی نمايد، بعد قبر ابدی انسان می شود. اگر ايّامی روی زمين راه می رود، الی الابد زير زمين می خوابد، آيا جائز است انسان قبرستان را بپرستد برای قبر نزاع و جدال کند؟ اين زمين قبرستان ما است، چرا برای آن دعوی کنيم، خون همديگر را بريزيم؟ اين چه جهالت است، اين چه نادانی است. ملاحظه نمائيد که انسان چه قدر جاهل است، تحرّی حقيقت نمی نمايد.

باری چون حضرت بهاء اللّه از شرق ظاهر شدند، جميع اين توهّمات را زائل فرمودند، حيات تازه به نفوس بخشيدند، نورانيّتی آسمانی در قلوب انداختند، افکار را توسيع دادند، تعليمات عظيمه ظاهر فرمودند، بدرجه ای که الآن بهائيان اسرائيلی، مسيحی و زردشتی، مسلمان، بودائی جميع در نهايت الفت باهم آميزش نمايند، چنانکه اگر درمجمع آنها وارد شوی، نمی دانی کدام مسيحی، کدام اسرائيلی، کدام فارسی، کدام مسلمان بوده. جميع با يکديگر در نهايت الفت و محبّت معاشرت می نمايند. زيرا اوّل تعاليم حضرت بهاء اللّه وحدت عالم انسانی است که جميع بشر در بحر رحمت خداوند مستغرقند و خدا بجميع مهربان است، جميع را دوست می دارد، جميع را رزق می دهد. چون کلّ را روزی می دهد، معلوم است که به کلّ مهربان است. مادام او مهربان است، چرا ما نا مهربان باشيم؟ البتّه سياست ما اعظم از سياست الهی نيست، بايد سياست الهی را مجری داريم. همين طور که او به کلّ مهربان است، ما هم مهربان باشيم. چنان که او به عموم معامله می نمايد، ما هم معامله نمائيم، نزاع و جدال نکنيم.

اين قرن قرن نورانی است، اين قرن قرن روحانی است، اين قرن قرن ترقّيات است. اين تعصّبات سزاوار نيست، اين ها منبعث از جهل است. الحمد للّه جميع ما بندگان يک خداونديم و در بحر رحمت يک خداوند مستغرقيم. ديگر تعصّب موسوی يا مسيحی يا مسلمان بی معنی است. بايد تضرّع به ملکوت الهی نمائيم که ما را موفّق نمايد به موجب تعاليم بهاء اللّه عمل نمائيم، عَلم وحدت عالم انسانی را بلند کنيم تا تعصّب جنسی و تعصّب مذهبی و تعصّب وطنی و تعصّب سياسی که هادم بنيان انسانی است از ميان بشر زائل شود، عالم انسانی نورانی گردد رحمانی شود، عالم ارض انعکاسات عالم بالا يابد، جميع اقوام در نهايت الفت با يکديگر معاشر شوند حيات آسمانی جويند نزاع و جدال ننمايند، صلح اکبر ظاهر شود رويها منوّر گردد مشامها معطّر شود.

خداوند مهربانا اين جمع در ظلّ رحمت تواند و اين نفوس متوجّه به ملکوت تو. خدايا، بندگانيم، کرم عنايت کن. فقرائيم، از کنز آسمانی بخش. نادانيم، به حقائق اشياء دلالت کن. ضعيفيم، قوّت آسمانی رسان. فانی هستيم، به عالم بقا درآر. محتاجيم و منتظر تأييد تو. اگر عنايتت رسد، قطره دريا شود، ذرّه آفتاب گردد. اگر از الطاف محروم ماند، از هر چيز بی بهره و نصيب شود. پس عنايت کن، مرحمت فرما تا عَلم وحدت عالم انسانی بلند نمائيم و نورانيّت آسمانی شرق و غرب را احاطه کند، جميع احزاب متّحد شوند و حيات ابدی جويند و ترويج وحدت عالم انسانی نمايند و صلح عمومی انتشار دهند. توئی کريم توئی معطی، توئی مهربان.



1. Minneapolis [↑](#footnote-ref-1)
2. خطابه در کنيسهٔ يهوديان مينياپوليس، ١٨ سپتامبر ١٩١٢ ( ٧ شوّال ١٣٣٠)

شرح در بدايع الآثار ج ۱ ص ٢٥٤ [↑](#footnote-ref-2)